

برگه از تاریخ حوزه

گفت‌وگویی با آیت‌الله محمد صادقی
تهرانی درباره‌ی علامه محمد حسین
طباطبایی

حسین روحانی صدر

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی و پژوهشگر
پژوهشکده‌ی اسناد

در تاریخ اسلام، تفسیر قرآن که باید تنها نماد علمی جامعه‌ی اسلامی باشد، چالش‌های بسیار زیادی را تا به امروز پشت سر نهاده است. در واقع جامعه‌ی اسلامی به حیث احترامی که برای کلام الهی قائل است، وارد شدن در مباحث تفسیری را به استناد برخی روایات بسیار محدود و با مرزبندی‌های فراوانی می‌پذیرد و هر مفسر در طول زندگی‌اش با بی‌مهری‌ها و نامهربانی‌های اهل علم آن دوره مواجه می‌شود، به حدی که این تنگناها موجب کاهش توانایی علمی وی می‌گردد. در قرن ۱۴ هجری، تحولات فراوانی در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی از جمله کلام و فلسفه، فقه و اصول و تفسیر قرآن به وجود آمد البته علوم قرآنی شاید تخصصی‌تر از دیگر شاخه‌های علوم اسلامی مورد نظر جامعه‌ی علمی قرار گرفته باشد. بنابراین حوزه‌ی علمیه‌ی قم یکی از مراکز تولید علم سده‌ی اخیر، در توسعه و تنوع این مجموعه‌ها تأثیر فراوانی داشته، البته همان تنگناها و مشکلات قبل در این دوره نیز به اشکال گوناگون بر سر راه محققان ظاهر شد.

یکی از این نمونه‌های برجسته، علامه سید محمد حسین طباطبایی، مفسر قرآن کریم و نویسنده‌ی مشهور تفسیر المیزان نیز از این نامالیامات بی‌بهره نمانده و با آن که سه دهه از رحلت وی می‌گذرد و مجموعه‌ی تفسیر المیزان وی به چاپ‌های متعدد رسیده، همچنان زوایای علمی و اندیشه‌های قرآنی وی مورد نقد و بررسی جامعه‌ی علمی قرار نمی‌گیرد. یکی از شاگردان و همراهان علامه طباطبایی، آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی است که در این جاقسمت‌هایی از خاطرات وی از ارتباط فکری چند ساله‌اش با علامه طباطبایی عرضه می‌گردد.

مختصری از چگونگی و کیفیت آشنایی خود با آیت‌الله طباطبایی بفرمایید.
من کوچک‌تر از آن هستم که از مردانگی اخلاقی، علمی و عرفانی ایشان بگویم و در حدی که امکان دارد عرض می‌کنم. علامه طباطبایی در اوائل ورود به قم؛ از شهر تبریز؛ برای عده‌ای از فضلا درس فقه و اصول و معقول می‌گفت؛ بعدها در مسجد سلماسی واقع در چهارراه بیمارستان، درس تفسیر را هم شروع کرد. درس عرفان ایشان نیز در مدرسه‌ی آقای حجت برگزار می‌شد که از شاگردان ایشان می‌توان آقایان مطهری و منتظری و بنده و... را نام برد. علامه طباطبایی از نظر فلسفی بهترین استاد فلسفه بودند، از نظر تفسیر، مفسر درجه‌ی یک ما بودند از نظر عرفانی و فقهی و از نظر آداب اسلامی ایشان طراز اول بودند. در سال‌هایی که من در حوزه‌ها شرکت کردم و دروس مختلف را خواندم، نظیر ایشان

را به ندرت دیدم. در طول مدتی که ایران بودم، از ایشان در قم یا تهران استفاده می‌بردم. وقتی هم که به نجف و بیروت و مکه رفتم، تلفنی و کتبی با ایشان مراوده داشتم. ده سال در نجف، پنج سال در بیروت و دو سال در مکه بودم. در همه‌ی این سال‌ها، ارتباط فکری با ایشان را قطع نکردم. من در حین تدریس و تحصیل در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران از سنت و روش استاد، آیت‌الله علامه طباطبایی در طرح مباحث الهی میان جوانان غافل نماندم. تز دکترای بنده در مورد ستارگان از دیدگاه قرآن بود. اساتید حاضر در جلسه‌ی مدافعه، آقایان راشد، مشکات و عامری (وزیر دادگستری) همه گفتند که ما از این موضوع سر در نمی‌آوریم، خودتان توضیح دهید. که پس از توضیح بنده، درجه‌ی فوق ممتاز را به من دادند. بعدها که کتاب ستارگان از دیدگاه قرآن چاپ شد، آقای مشکات در لندن گله کرد که چرا اسم دانشگاه نیامده، گفتیم: شما همه تصویب کردید که این کتاب مربوط به دانشگاه نیست. آیت‌الله علامه طباطبایی نیز بعد از مطالعه‌ی کتاب گفتند: این کتاب نه دانشگاهی و نه حوزه‌ایست، بلکه فقط قرآنی است.

فعالیت‌های ایشان در زمان مبارزات قبل از انقلاب به چه شکل بود؟

در زمان فعالیت‌های حزب توده، در میان علما نگرانی‌هایی ایجاد شد که علامه طباطبایی در پاسخ به نیاز جوانان، جلساتی ترتیب داد و حتی برای آن که فضای دانشگاهی تهران و محافل دیگر را نیز با دیدگاه‌های قرآنی خود و توحید اسلامی آشنا سازند، بعضی روزها بعد از نماز صبح، سوار اتوبوس‌های آن زمان که بسیار بی کیفیت و پر سر و صدا و کم سرعت بود، می‌شد و به تهران می‌آمد. در گوشه‌ای از دانشگاه الهیات یا دانشسرای تربیت معلم می‌نشست و کتاب‌ها و افکار و نظرات توده‌ای‌ها را با آرامش خاصی برای جوانان نقد و حلاجی می‌کرد. به این امید که در حد وسعش بتواند از گرایش نسل جوان ایران به جذب توده و افراد مادی بکاهد. از سوی دیگر، با افزایش فعالیت‌های کمونیستی و انتشار مجدد نشریات طرفداران دکتر آرائی، در بین جوانان افکار و عقاید کمونیستی ترویج می‌شد. لذا با علامه طباطبایی صحبت شد که شب‌های پنج‌شنبه و جمعه؛ جلسه‌ای در این باره در خدمت ایشان باشیم. در نتیجه‌ی همین جلسات، کتاب معروف خود، اصول فلسفه و روش رئالیسم را نوشتند. ما هم کتاب‌های دیگر درباره‌ی کمونیسم را مطالعه و در مورد آن‌ها بحث می‌کردیم. در این مجلس آقایان مطهری، حائری تهرانی، دکتر بهشتی، سبحانی، بنده و آقای امینی در خدمت ایشان بودیم. این جلسات سال‌های متمادی ادامه پیدا کرد. (بعدها در تهران آقای مطهری بر کتاب روش رئالیسم پاورقی تهیه کرد و بارها آن را به چاپ رساند) البته علاوه بر این ارتباط علمی و ترتیب مجالس درس؛ بین بنده و خانواده‌ی علامه طباطبایی و آقا شیخ مهدی حائری تهرانی ارتباط صمیمی و نزدیکی وجود داشت. زندگی ساده‌ی علامه طباطبایی همیشه زیان‌زد عام بود. در زمستان و هوای سرد همان عباي نازک تابستانی خود را بر تن داشت و بعد از ورود به جلسه درس تا ده دقیقه

می‌لرزید و پس از کنترل خود درس را شروع می‌کرد. پسرش، عبدالباقی برای من نقل می‌کرد که زمستان‌های بسیاری، غذای آن‌ها نان و ماست بوده است.

نظرتان در مورد اختلاف آیت‌الله طباطبایی با آیت‌الله بروجردی چیست؟
علامه طباطبایی دو بر خور ناجور با آیت‌الله بروجردی پیدا کردند؛ هر چند بعضی از اطرافیان هم بیکار ننشستند و آتش را دامن زدند. برخورد اول این که در تهران با قصد تجدید چاپ دوره بحر الانوار علامه مجلسی، آن را در یک صد جلد به قطع وزیری برآورد کردند. بانیان امر از علامه طباطبایی خواستند که در موارد لازم پاورقی‌هایی بر نظرات علامه مجلسی یا احادیث و منقولات بحر بزنند؛ و ایشان هم پذیرفتند. این پاورقی‌ها با نامی که اشاره به لقب علامه طباطبایی بود از جلد اول تا پنجم ادامه یافت. شنیدیم که از نجف اشرف و گویا بیش تر آیت‌الله شاهرودی به آیت‌الله بروجردی پیشنهاد شده که نگذارند آقای طباطبایی که اهل فلسفه است؛ چنین پاورقی‌هایی بر بحر بزند؛ حال نمی‌دانم آیت‌الله بروجردی چه اقدامی داشتند در هر حال علامه طباطبایی گوش نداد و پیشنهاد علمای نجف به صورت اعتراض در آمد. علامه طباطبایی در یکی دو جا سخت از علامه مجلسی انتقاد کرده که با لحن حکما و فلاسفه آشنا نیست و لذا به چنین پرتگاهی افتاد. آن‌ها با این باور که حق این است که نوشته علامه تند و زنده است و فقط برای مباحثه بین الاثنین (دو نفره) معمول میان اهل علم خوب است؛ نه این که بنویسند و به دست عامه مردم بدهند؛ آن هم از حوزه که بر اساس حفظ و نشر احادیث و اخبار و فقه و احکام دینی استوار است؛ نه فلسفه‌دانی و افکار حکمای یونان و روم. بر فرض که علامه مجلسی در مباحث فلسفی مانند علامه طباطبایی که رشته‌ی تخصصی ایشان فلسفه بود، وارد نبوده ولی نمی‌باید به دفاع از فلاسفه عالم دینی بزرگی چون او را بدان گونه تخطئه کرد.

باری؛ اعتراض علمای نجف به آیت‌الله بروجردی و تذکرات ایشان به علامه طباطبایی به جایی رسید که فرمودند: اگر آقای طباطبایی به این کار ادامه دهد ناچارم چیزی بگویم. سخن علامه طباطبایی این بود که علمای نجف به آقای بروجردی فشار آوردند جلوی مرا در نوشتن پاورقی‌های بحر بگیرد و کار به آنجا کشیده که ایشان هم پیغام داده فالانی در مجلدات بعدی اصول فلسفه و روش رئالیسم که روی جلد آن نوشته سید محمد حسین طباطبایی طوری بنویسد که با حسین طباطبایی متفاوت باشد. ایشان با ناراحتی ابراز داشت: آقای بروجردی مطمئن باشید کسی شما را فیلسوف نمی‌داند تا مطلب بر وی مشتبه شود. هنوز ماجرای نوشتن پاورقی ایشان بر بحر فروکش نکرده که گفتند آیت‌الله بروجردی فرمودند: این همه فلسفه‌خوانی در حوزه به چه دردی می‌خورد؟ و چون در این گونه موارد اطرافیان ایشان آتش بیار معرکه بودند؛ از آن هراس داشتیم مبدا آیت‌الله بروجردی سخنی در منبر بگویند و مغرضین آن را کش داده و ماجرای فداییان اسلام هم برای علامه طباطبایی پیش بیاید. آیت‌الله بروجردی می‌دانستند که

کسانی که شاگرد علامه بودند برخی از آن‌ها هم مفسر هستند و هم فیلسوف ولی فلسفه‌ی آن‌ها بر تفسیر غلبه دارد لذا این افراد نمی‌توانستند آن‌طور که باید در مورد قرآن بحث کنند. بعضی دیگر بعد عرفانی شخصیت ایشان را در نظر گرفتند که آن‌ها نیز به نوعی نتوانستند خود را به تفسیری که علامه به آن قائل بود نزدیک کنند

تاریخ حوزه

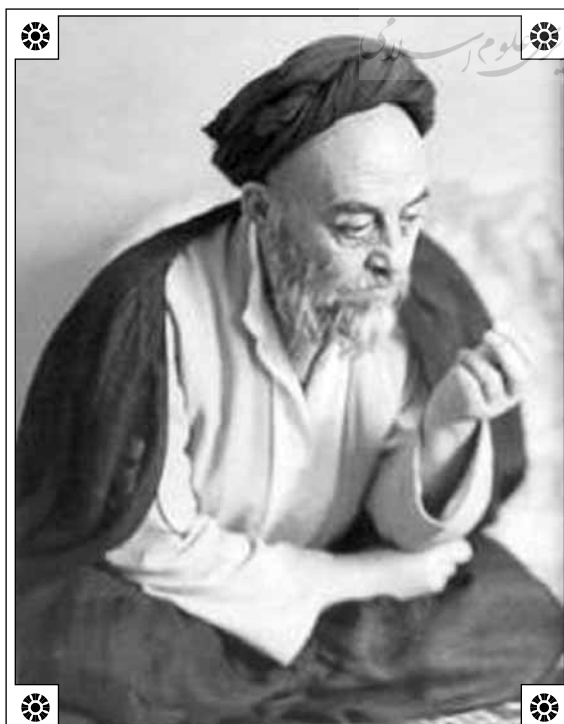
زندگی ساده‌ی علامه طباطبایی همیشه زبانزد عام بود. در
زمستان و هوای سرد همان عبا‌ی نازک تابستانی خود را بر
تن داشت و بعد از ورود به جلسه درس تا ده دقیقه می‌لرزید و
پس از کنترل خود درس را شروع می‌کرد. پسرش، عبدالباقی
برای من نقل می‌کرد که زمستان‌های بسیاری، غذای آن‌ها نان و
ماست بوده است

تاریخ حوزه

طباطبایی گفتند اول حاضر نبودند درس را تعطیل کنند ولی بعد قبول کردند و
به مسافرت رفتند و قضیه خاتمه یافت دیگران نیز تعطیل کردند و مغرضین هم
ساکت شدند.

متأسفانه فلاسفه اغلب به بی‌راهه می‌روند. فلسفه‌ی علامه طباطبایی یک
فلسفه‌ی متعادل بود. حتی در اصول چهارگانه نیز اشکال در فلسفه بسیار دیده
می‌شود. آیا فلسفه‌ی قرآن معصوم است یا فلسفه‌ی آقایان؟ این فلاسفه قرآن
را با عقل خودشان محک می‌زنند. به طور مثال می‌گویند روح مجرد است. در
حالی که این مسأله خلاف عقل، علم و خلاف کتاب و سنت است. محکم‌ترین
محک‌های قرآن این است که خدا مانند ندارد. روحی که مجرد است ناقض تجرد
خداوند است. مجرد جا و مکان ندارد ماده جا و مکان دارد. اگر روح مجرد است
چرا متعدد هم هست؟ خود انسان دارای چند روح است روح نباتی، روح حیوانی،
روح انسانی.

ایشان برای تفسیر قرآن از چه روشی استفاده نمودند؟



علامه طباطبایی

خیلی از طلاب به درس فلسفه‌ی علامه طباطبایی و برخی دیگر از فضایی
فلسفه‌گو حاضر می‌شدند ولی بارها فرمودند حوزه‌های علمیه شیعه تا امروز آن قدر
فلسفه خوان نداشتند اگر چه جناب سید محمدحسین طباطبایی مرد بزرگی است
ولی حضور این همه جمعیت جوان در درس فلسفه، شاید نتیجه‌ی خوبی به دنبال
نداشته باشد چرا که ظرفیت افراد با هم متفاوت است. از این گذشته، این افزایش
تعداد شرکت‌کننده، مغایر با اهداف حوزه‌های علمی شیعی است.

آقایان مکارم و دوانی و سبحانی و آقا سید مرتضی جزایری خدمت امام خمینی^۱
رفته و از ایشان خواستند هر طور شده آیت‌الله بروجردی را ببینند و ایشان را متوجه
غرض‌ورزی مغرضین بکنند. ایشان فرمودند: در این باره نمی‌شود چیزی به آقای
بروجردی گفت؛ و چون آقای سبحانی اصرار کرد؛ گفتند: من چه کنم! کسانی
در منزل بروجردی هستند که نمی‌گذارند برای اسلام کاری انجام بگیرد! آقای
بروجردی خودشان اهل معقول (فلسفه و علوم عقلی) هستند و با فلسفه مخالف
نیستند. وقتی در بروجرد بودند و خبر به قم رسید که ایشان گذشته از فقه و اصول
معقول هم تدریس می‌کنند، چند نفر از مقدسین به ایشان نوشتند یا رفتند بروجرد
و کاری کردند که ایشان درس معقول را ترک کردند. آقای سید محمدحسین
مرد بزرگی است؛ حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است؛ فلسفه در طول تاریخ
قاچاق بوده و باید هم به صورت قاچاق خواند به خصوص در حوزه‌های علمیه.
نه این قدر زیاد و برای هر کس بگوید و اجازه بدهید هر کس بیاورد در درس
شما شرکت کند. مگر همه‌ی این‌ها اهل هستند؟ کسانی که شایستگی برای
خواندن فلسفه دارند به طوری که منحرف نشوند، کم هستند. فرمودند: وقتی من
در صحن حضرت معصومه حکمت می‌گفتم؛ حجره‌ای انتخاب کرده که حدود
هفده نفر جا داشت؛ عمداً چنان جایی را انتخاب کردم که بیش‌تر نیایند. به آن‌ها
هم که می‌آمدند و افراد خاص و شناخته شده‌ای بودند؛ یک هفته بعد می‌گفتم
درس مرا بنویسید و بیاورید. اگر فهمیدند اجازه می‌دادم و گر نه می‌گفتم شما نباید
فلسفه بخوانید. چون مطالب فلسفی را درک نمی‌کنید و باعث زحمت خواهید
شد؛ هم زحمت خودتان و هم زحمت من. چون خواهید گفت: ما پیش فلائی
فلسفه خواندیم.

آقای بروجردی را نمی‌شود دید؛ آن هم برای این کار. نمی‌گذارند آن‌طور که
می‌خواهید مطالب را به ایشان بگوییم. به نظرم خوب است آقا سید محمدحسین
چند ماهی تمارض کند و درس معقول را تعطیل نماید و برود مسافرت؛ تا وضع
فعلی قدری آرام گیرد و بعد که برگشت، برای عده‌ی کم‌تری و در جای کناری
درس خود را بگوید. شیخ حسینعلی^۲ هم درس فلسفه را کم‌تر بگوید؛ فعلاً صلاح
در این است تا بعد چه شود. به آقای سبحانی هم فرمودند که تو هم چند ماهی
تعطیل کن، اما ایشان قبول نکردند. یکی دو روز بعد موضوع را به استاد علامه

علامه طباطبایی در طول تاریخ اسلام بهترین مفسر علی‌الاطلاق است، چون قرآن را با قرآن تفسیر می‌کرد. این تفسیر قرآن با قرآن در میان علمای تفسیر در کل تاریخ اسلام یا خیلی کم بوده و یا اصلاً وجود نداشت. بنابراین به اعتقاد من ایشان اعلم مفسرین تاریخ اسلام هستند. ایشان در زمان حضور در قم چهار جلد تفسیر نوشتند البته خیلی مختصر به طور قوله تعالی و در بعد فقهی قرآن وارد نشدند تا به حوزه‌های ضروری نخورد چون در حوزه‌ها فقه حساسیت بیش‌تری دارد. مسأله‌ی مرجعیت و مرید و... همه به فقه مربوط می‌شود. از خود علامه هم پرسیدم چرا شما در فقه وارد نمی‌شوید؟ گفتند: مرا به خاطر اصل طرح کردن قرآن تحت فشار می‌گذارند. اما این که من این کار را می‌کنم چون مثل آن زمان نیست که یک مرجع متمرکز باشد، الان متعدد است. در ثانی من جانم فدای قرآن می‌خواهند هر چه بکنند باید حرف حق را زد. قرآن را از مہجوریت نشان داد. باید نهضتی ایجاد شود برای احیای قرآن. خیلی‌ها قرآن می‌خوانند از بعد لفظی خوب می‌خوانند اما محروم از معانی. البته علامه طباطبایی در تفسیر سوره‌ی مائده صفحه‌ی ۲۷۶ کتاب خود، در بحثی تاریخی در رابطه با قرآن فرمودند: چه دستی در حوزه کار کرده که طلبه از بدو ورود تا هنگام قلم تألیف و اجتهاد و فتوی هیچ محتاج به قرآن نیست. من و آقای مهدی حائری تهرانی به ایشان اصرار کردیم که تفسیر را به طور مفصل شروع بفرمایید که چاپ شود اما ایشان از نظر اقتصادی در وضعیت خوبی به سر نمی‌بردند و منزل نداشتند تا این که یکی از دامادهايشان، دکتر منافی به تبریز رفت و زمین‌های مربوط به ایشان را احیا و خانه‌ای تهیه کرد. کلاس تفسیر ایشان حالت قدغن داشت و عده‌ی خیلی کمی می‌رفتند. تفسیر رسمیت نداشت، هنوز هم ندارد. سابقه هم نداشت در میان ما متأسفانه قرآن صد در صد محور دروس علمی نیست. قرآن که در میان کتب آسمانی کتاب وحیانی پایانی است و کامل‌ترین کتاب است و پاسخ احتیاجات مکلفان را در بر دارد، تقریباً کنار رفته به همین جهت فتاوی فقهای شیعه و هم فتاوی فقهای سنی و هر دو با یکدیگر اختلاف دارند. در حالی که قرآن محور احکام است. قرآن، بیان للناس، تبیان لکل شیء، بلاغ و نور است و بیان خدا در لفظ و معنا از هر بیانی حتی از بیانات قبلی خدا در کتب وحیانی، مهم‌تر و روشن‌تر و کامل‌تر است. با این حال از جمله حرف‌هایی که می‌گویند این است که قرآن ظنی الدلاله است. در حالی که خداوند عدل، اعلم و اکرم و در کل جهات از کل خلائق برتر است. چه طور در آخرین کتاب آسمانی که بیانگر نیازهای مکلفان است تا روز رستاخیز بیان خدا قاصر باشد؟ بیان من و شما واضح است ولی بیان خدا قاصر است؟ ولی می‌گوییم قرآن ظن الدلاله است و معلوم نیست به چه دلالت می‌کند؟ در حالی که از جمله آیاتی که قرآن را دلیل یگانه، بی نظیر و ابدی می‌داند این آیه است: **واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا** - به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید - **حبل الله** که قرآن است. **حبال الله** نفرموده که دو حبل، سه حبل شود. **حبل الله** ریسمان وحیانی، رسالتی و پایانی قرآن است، سنت هم هست ولی سنت در حاشیه‌ی قرآن است. سنت بیانگر رموز رمزی قرآن است. کلمات دال قرآن خودشان بیانگر هستند. **القرآن یفسر بعضه بعضاً** و **ینطق بعضاً علی بعض**. قرآن خود خویش را تفسیر می‌کند. قرآن خودش بهترین تفسیر، مفسر مطالب دیگر و هم مفسر خودش است. چه طور قرآنی که مفسر خودش و آئین و افصح و انور همه چیز است نیازمند بیان دیگر است؟ آیا بیان رسول مهم‌تر است یا بیان خدا؟ پس احتیاج به سنت **رسول الله صلوات الله علیه** در بعد معنا کردن آیات دال قرآن نیست، در بعد معنا کردن حروف رمزی قرآن است. کل مؤمنان امر شدند به اعتصام به حبل الله، واعتصموا نیست، اعتصموا است. اعتصام یعنی چنگ آویز

شدن، بسیار دقیق و عمیق و رقیق.

از قرآن احیاناً استفاده می‌شود ولی آنجا که خودشان قبول دارند اگر قبول ندارند استفاده نمی‌شود. این واویلا است که امام رسول گرامی و امام ائمه که قرآن است پشت سر نهاده شود و در خفا قرار گیرد. این‌ها که می‌گویم بر محور تفسیر علامه طباطبایی یا تفسیر الفرقان است. قرآن در آیاتی چند، دلیل شرعی خود را فقط یک دلیل دانسته، در سوره‌ی کهف آیه‌ی ۲۷ آمده است: ای پیغمبر آنچه به تو وحی شده است از کتاب پروردگارت که قرآن است بخوان. برای کلمات قرآن هرگز تبدیل‌کننده‌ی وجود ندارد. حتی بعد از این که خدا قرآن را وحی کرد، هیچ کس حتی خدا هم قرآن را تبدیل نمی‌کند. محال است تو غیر از قرآن پناهگاهی پیدا کنی و رسالتی بیاوری. در سوره‌ی جن هم گفته که جز خدا هیچ پناهگاهی برای پیغمبر نیست. **حضرت محمد(ص)** که بزرگ‌ترین و خاتم پیامبران است، اعقل عقلا و اعلم علما است جز قرآن هیچ پناهگاه رسالتی و وحیانی ندارد.

بسنده در حوزه‌های علمیه احترام زیادی برای علمای بزرگوار قائل بودم اما آراء خلاف نص قرآن را تحت سؤال و بر مبنای قرآن رد می‌کردم که باعث ایجاد موج گردید لذا بعضی از بزرگان با گله گفتند: آقا این موج چیست که علیه دروس شما ایجاد شده. گفتیم: از خود آقایان سؤال کنید. گفتند: نمی‌شود تفسیر را طوری بگویید که آقای طباطبایی می‌فرمود. گفتیم: آقای طباطبایی در فقه قرآن وارد نشدند. من در فقه قرآن به طور خیلی عمیق وارد می‌شوم و فقه قرآن موج‌آور است. آقایان فتواهای بسیاری برخلاف نص قرآن دادند. در صورتی که نص، چیزی نیست که آدم نفهمد!

روزهای آخر زندگی آقای طباطبایی هر روز به منزلشان می‌رفتم، صحبت و حرف زدن برای ایشان بسیار مشکل اما هر گاه توان صحبت داشتند با من صحبت می‌کردند. روزی فرمودند: من می‌توانم از شما خواهشی کنم؟ گفتیم: امر بفرمایید. فرمودند: خواهش می‌کنم تا پایان نیاقتن تفسیر الفرقان برای هیچ چیز قلم روی کاغذ نگذارید. گفتیم چشم و همین کار را هم کردم.

به عنوان آخرین سؤال بفرمایید چرا اندیشه‌ی علامه جایگاه مشخصی پیدا نکرد و به صورت جریان مشخص و فراگیر در نیامد؟

چون اکثریت مطلقه‌ی افکار و علوم، جهت مشخصی غیر آن دارند. با اکثریت مواجه کردن کار مشکلی است. پیامبر(ص) ۳۳ سال تلاش کرد و تنها عده‌ی معدودی مسلمان شدند. کسانی که بخواهند قرآن را بعد از زمان عصمت به طور دلیل واحد یگانه نشر دهند، کار مشکلی را متحمل خواهند شد. تمرین و بحث و درس می‌خواهد و این‌گونه افراد متأسفانه خیلی کم هستند. کسانی که شاگرد علامه بودند برخی از آن‌ها هم مفسر هستند و هم فیلسوف ولی فلسفه‌ی آن‌ها بر تفسیر غلبه دارد لذا این افراد نمی‌توانستند آن‌طور که باید در مورد قرآن بحث کنند. بعضی دیگر بعد عرفانی شخصیت ایشان را در نظر گرفتند که آن‌ها نیز به نوعی نتوانستند خود را به تفسیری که علامه به آن قائل بود نزدیک کنند. عده‌ای مراعات اکثریت را می‌کنند، برخی خودشان در علوم حوزه ذوب هستند. عده‌ی کمی که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند بر اساس قرآن دست به تفسیر می‌زنند که مطرود هستند.

پی‌نوشت

۱- در متن: آقای خمینی.

۲- منظور، مرحوم آیت‌الله شیخ حسینعلی منتظری است.